

نوی اسرار آمیز

اریک امانوئل اشمیت

مترجم

شهلا حائری

دفتر کار ابل زنورکو<sup>۱</sup>، مردی که جایزه ادبی نوبل گرفته است. تنها در جزیره زُروَنوی<sup>۲</sup> در دریای نروژ در انزوا زندگی می‌کند. دفتر کارش که به سبکِ بازک با چوب تزئین شده است عجیب می‌نماید. پر از کتاب است و بر روی ایوانی باز می‌شود که از آن‌جا می‌توان امواج دوردست را دید. گذر زمان بر روی آسمانی که گاه ابر یا انبوه پرندگان وحشی آن را می‌پوشاند پیداست. درست پس از یک روز طولانی در نزدیکی قطب شمال که شش ماه طول کشید در بعدازظهری هستیم که در پایانش شب زمستان فرامی‌رسد و شش ماه آینده را در تاریکی فرو خواهد برد. در طول ملاقات غروب آفتاب، افق را در شعله‌های بنفش رنگ فرو خواهد برد.

هنگام بالا رفتن پرده، اتاق خالی است. صدای موسیقی نوای اسرارآمیز الگار از جعبه موسیقی به گوش می‌رسد. سپس در بیرون صدای واضح دو شلیک گلوله به گوش می‌رسد. هم‌چنین صدای پای سریع، صدای پای کسی که می‌دود.

اریک لارسن<sup>۱</sup> دوان دوان از پنجره قدی نفس نفس زنان و به خصوص با حالتی وحشت زده وارد اتاق می شود. مردی است سی چهل ساله که هنوز حالت سرزنده و ملایم جوانی را حفظ کرده است. به دور و برش نگاهی می اندازد تا شاید کسی به فریادش برسد.

ایل زنورکو از در کناری وارد می شود. بلندقد است و حالتی متکبرانه و چشمانی نافذ دارد، مانند یک شکارچی به مزاحم از راه رسیده نگاهی می اندازد. به محض این که وارد اتاق می شود همه چیز روی او متمرکز می شود و به دور محور او می گردد. طوری از تازه وارد استقبال می کند که گویی آفریدگاری است در بحبوحه کارآفرینش خود. ایل زنورکو از یک لحظه سردرگمی اریک لارسن استفاده می کند و ناگهان دستگاه موسیقی را خاموش می کند. اریک لارسن برمی گردد، نویسنده را می بیند و با غضب به طرفش می دَوَد.

لارسن زود باشید، یک کاری بکنید! یک کسی به طرف من شلیک کرد. در این جزیره یک آدم دیوونه زندگی می کنه. تو راه که می آمدم دو گلوله از بغل گوشم رد شد و خورد به دروازه. می دونم. باید از خودمون محافظت کنیم. این جا در امانید.

لارسن

زنورکو

آخه چه خبره؟

خبر وحشتناکی نیست. تیرم خطا رفت همین.

لارسن گیج و هاج و واج عقب عقب می رود. باور نمی کند که گوشش درست شنیده باشد.

لارسن

زنورکو

چی گفتید؟

از این که به اشتباهم اعتراف کنم ابایی ندارم: قبول دارم که توی این سن دیگه به خوبی اون وقت ها نشونه نمی گیرم. فکر می کنید هیچ آدم عاقلی دروازه چوبی خودشو می زنه داغون کنه؟

لارسن به طرف پنجره قدی می دود که برگردد. زنورکو جلوش را می گیرد.

زنورکو

واهمه ای نداشته باشید. فقط روی کسای شلیک می کنم که به خونه ام نزدیک می شن ولی وقتی پاشونو تو خونه گذاشتن دیگه مهمون من هستن. وقتی روی یک ولگرد شلیک می کنید سوءظن مشروعه، اما نشانه گرفتن یک مهمان قتل عمد محسوب می شه، ت ت ت، ت ت ت... (با مهمان نوازی بارانی لارسن را می گیرد. بالبخند عجیبی اضافه می کند:) مهمان یا جسد، انتخاب با شماست. (خشکش زده است) - آدم نمی دونه کدوم رو انتخاب کنه...

لارسن

زنورکو طوری می خندد که انگار جمله تعارف متداولی را شنیده است. لارسن سعی می کند مکالمه را عادی کند.

(تمسخرآمیز) - ا، ببخشید، لارسن... می فهمم...  
چکیده وجودتون خلاصه می شه در این س...  
لارسن... (با تمسخر) حتماً... مسلماً... چه ابهتی...  
لارسن... اریک لارسن... این مشکل راز هستی رو  
حل می کنه، خلا کائنات رو پر می کنه... آره، آره،  
آثار کانت و افلاطون در برابر انسجام این س...  
به نظرم حباب صابونی در ماوراءالطبیعه جلوه  
می کنن... لارسن... مسلماً، واضحه، چطور قبلاً به  
این فکر نیفتاده بودم؟

آقای ز نورکو، من خبرنگار نشریه نُبروزنیک  
هستم و شما هم قبول کردید که با من گفت و گو  
کنید.

خواب دیدین خیر باشه! از روزنامه نگارها متنفرم  
و فقط با خودم گفت و گو می کنم. (مکث) نمی دونم  
چطور شد زیر بار رفتم.  
من هم نمی دونم.

مکث. به هم نگاه می کنند یا در واقع همدیگر را  
سبک سنگین می کنند. لارسن شمرده و آرام  
صحبت می کند:

شما کتباً این قرار ملاقاتو تأیید کردید.

لارسن صفحه کاغذی را به طرف ز نورکو  
می گیرد. اصرارش ز نورکو را مجبور می کند کاغذ

ز نورکو

لارسن

ز نورکو

لارسن

لارسن

لارسن آقای ز نورکو انگار قرار ملاقاتمونو فراموش  
کرده بودید.

ز نورکو

قرار ملاقاتمونو؟

لارسن

قرار گذاشته بودیم این جا همدیگر و ملاقات کنیم  
در رُز و نُوی، حدود ساعت چهار. سیصد کیلومتر  
راه اوادم یک ساعت هم سوار کشتی بودم تا  
خودمو به جزیره تون رسوندم.

ز نورکو

شما کی هستید؟

لارسن

اریک لارسن.

ز نورکو نگاهش می کند و هنوز منتظر جواب  
است. برای همین لارسن که گمان می کند نشنیده  
است با صدای بلندتر تکرار می کند:

لارسن

اریک لارسن.

ز نورکو

و این برای شما شد جواب؟

لارسن

ولی...

ز نورکو

(باشیطنت و طعنه آمیز) - وقتی که از خودتون سؤال  
می کنید کی هستید، وقتی زیر آسمانی با  
ستاره های بی شمار و بی صدا از خودتون  
می پرسید کی هستید، این هیکل لرزان و پت و  
پهن وسط این کائنات متخاصم یا حداقل  
بی تفاوت کیه، جواب می دید که «من اریک لاردن  
هستم»؟ و با این چند هجای احمقانه راضی  
می شید؟ «من اریک لاردن هستم»...

(بی اختیار) - لارسن...

لارسن